

احساسات پاک یکجوان حساس

آقای مدیر محترم!

در شماره هشتم مجله شریفه در تحت عنوان: «جهان زنان» سوالات چندی فرموده بودید که راجع بازدواج جوانان ایران و تمایل آنها بکدام یک از دو دسته دختران ایرانی یا فرنگی است. این مسئله از مسائل بزرگی است که شاید نصف بیشتر بدبختی های ایرانی و عقب ماندگی ایران از عالم تمدن مربوط بان باشد. من اکنون سنم نوزده است و مشغول دادن امتحان سال سوم متوسطه یعنی سال نهائی دوره متوسطه اولم. باور کنید که پنجسال پیش یعنی درست انوقتیکه صدای ضعیف زنان ما به صفحه کاغذ در آمده و نامه «زبان زنان» از افق اصفهان ساطع شد من بمفاسد ترتیب ازدواج ایرانی پی برده بودم.

انوقت من چهارده سال داشتم، بمدرسه نمیرفتم زیرا موطن من (لاهیجان) جزء آن ایالت مفضوبی بود که دولت انروزی با نظر بغض بجنگلهای زیبای آن نگاه میکرد باین جهت مدرسه این شهر عبارت بود از یک دبستان متزلزل چهار کلاسه! باغچه منزل و روزنامه های پایتخت بالخصوص «زبان زنان» اصفهان مرا بخود مشغول میکرد. در همان وقت تازه من به حد بلوغ رسیده بودم، این فکر در اولیای من تولید شده بود که مرا داماد کنند!

مادر متوفای من همیشه بمن میگفت: «نو نباید زن بگیری مگر در سن ۲۱ سالگی آنهم زنیکه از حیث دانش با تو برابری کند»

آنروز که من در دهلیز دامادی قدم می‌زدم دو سال بود که مادرم مرده بود. چه میبایستی کرد، در يك شهری که چرخهای امورش خوابیده و مردمانش دست روی دست گذارده و همه بی‌کلند جز تعقیب اینگونه امور چاره چیست؟ امروز هم می‌شوم چیزی که در لا هیجان و یران و وحشتگده رواج دارد عروسی است و بس! آنروز من فکر می‌کردم: زن چطور میبایستی باشد؟ البته فکری که آنروز در يك کله چهار ده ساله انهم در لا هیجان رخ می‌نمود غیر از فکری است که امروز در کله يك جوان نوز ده ساله در طهران تولید میشود.

آنروز منتهای فکر من این بود: زن باید اول از همه وجیه و فوق العاده هم وجیه باشد. در قد و ترکیب با شوهرش چندان فرقی نداشته باشد، دارای معلوماتی باشد که بحد شوهرش برسد، از خانواده منسوب بعفت و نجابت باشد. يك چیز دیگر که در همان وقت بلکه پیشتر از انهم از مادرم بمن یادگار مانده بود: «زن نبایستی رو بگیرد» خدا خواست که یکسلسله انقلاباتی در گیلان رخ بدهد تا این بار بگردن من قرار نگیرد. ما فرار کردیم. الان چهار سال است که در طهران مشغول تحصیلم، هر قدر که بزرگتر می‌شوم خودرا از ازدواج دور تر می‌بینم. این دوری من موانع مادی نیست بلکه این فکر من است که مرا از ازدواج دور میسازد.

آنروز شاید من در لا هیجان دلم برای انجام این امر غنچ می‌زد و اگر هم تاکنون آنجا بودم این بار بدبختی را بدوش گرفته در بنغوله پشیمانی منزوی بودم ولی امروز در جائی هستم که کشمکش شدید بین دو دسته مخالف و موافق حجاب کاملاً در

جریان و بعلاوه فکر من که از دیر زمانی آماده اینکار بود فوق العاده مجذوب این عوالم شده است.

من الان معتقداتی حاصل کرده‌ام که گمان میکنم بتوانم جواب سؤالهای شما را بخوبی از عهده بر آمده و یقین دارم اکثری از ان موافق عقیده خود شما هم هست. اینک جواب آنها:

۱- از چه نقطه نظر دختران ایرانی را برای ازدواج ترجیح

بدختران فرنگی میدهید؟

تنها ترجیحی که برای دختران ایرانی نسبت با اروپائی قائل هستم همرنگی در نژاد و مذهب است والا غیر ازین هیچ ترجیح دیگری بر اروپائیان نمیدهم و بطور حتم اگر در آتیه بخواهم ازدواج کنم یا اروپائی خواهد بود یا ایرانی تحصیل کرده در اروپا.

۲- ازدواج با دختران فرنگی چه فوائد و محسنات دارد؟

دختران ایرانی البته در دست مادران ایرانی تربیت شده و مادران ایران هم بالاخره اخلاق پدران ایرانی را اخذ کرده اند. دراینجا رشته سخن بجایهای دور و درازی میکشد که بطور خلاصه فهرست آنها این است که اخلاق دختران ایرانی دارای چه خواصی است که نمیتواند بر دختران اروپائی تفوق جوید.

(آ) دختر ایرانی یا متعصب در مذهب است یا نیست اگر

متعصب شد در موضوع حجاب قطعاً با من مخالفت کرده و از همین جا بدبختی شروع میشود و اگر متعصب نیست به اندازه‌ای جبان است که اطاعت مرد را در رفع حجاب و شراکت در امور زندگی لازم نمی شمارد!

(ب) دختر ایرانی در جامعه‌ای تربیت یافته که هر قدر هم

متجدد و اروپائی مآب باشد باز مسئله رمل و حساب، خوشبختی

و بدبختی، چله بری و دعای بخت، جن‌گیری و همزاد و بریان از کله او بدر نرفته و این افکار موهوم در دماغ او آشیانه گذاشته! تازه اگر بهمه این موهومات پشت پازده باشد بحدی کم و نایاب است که توجه انسان را بزودی بطرف دختران اروپائی جلب میکند.

(پ) دختران ایرانی (مثل مردانش) علم زندگانی و شوهر داری را نمی‌دانند، هرگونه خواهشهای بیجا و خانه بر اندازی که بالتیجه باعث فلاکت شوهر بدبخت میشود در کار است غالباً دیده شده جوانان ثروتمندیکه دارای دستگاه عالی و فراخی معیشت کامل بودند پس از ازدواج با همین دخترها و خانمهای فرنگی مآب چندی بعد در زیر یک خروار قرض رفته و اغلب بزودی پژمرده خاطر گردیده یکدنیا ندامت و پشیمانی از چشمهای فرو رفته و چهره تاریک و خشکیده او هویدا و آشکار است!

(ت) دختران ایرانی نمیتوانند طفل را تربیت کنند. غالباً مایلند که به تربیت اروپائی آنها را پرورش دهند ولی جز لباس و تختخواب و امثال اینها دیگر از اخلاق اطفال اروپائی خبری نیست.

اغلب اطفال دو ساله که نازه بزبان آمده باشد اگر ده کلمه حرف یادگرفته باشد چهار کلمه از آنها فحش است و مادرها بواسطه علقه مخصوصی که بنوردیدگان خود دارند مانع از تنبیه پدر میشوند اینست که يك رنجش میان زن و شوهر در سر همین مسئله حاصل شده و طفل هم فاسد بار آمده است! (ایلات ایران و مردمان دور دست مخصوصاً کوه نشین را باید ازین مسئله مستثنی کرد).

(ج) از همه بدتر دختر ایرانی بی سواد است! اگر هم سواد داشته باشد محدود است و انهم از صدی چند توجه بمعلومات خود میکنند بقیه پس از ازدواج همه را بطاق نسیان زده پس از چندی بحالت اول بر میگردند.

اینها مسائلی بود که مرا از ازدواج دختران ایرانی بی زار میکند و عکس همین چیزهاست که مرا معتقد بدختران اروپائی مخصوصاً آنهاست که منصف برفت ذات و پاکی دامن باشند متمایل و جلب میکند.

۳- در عقیده شما زن دارای چه صفات و شرایط باشد تا قابل ازدواج شود؟

مقدم بر همه عشق است که زن باید نسبت بکسی که شریک آنی زندگانی او میشود در خود سراغ داشته باشد. بعد از آن: عفت و پاک دامن که زائیده شده عشق بفرد مخصوصی است، سواد و معلومات هر قدر بیشتر باشد فروتنی و عدم غلو بر شوهر. یک نکته مهم دیگر وفا، وفای توام بحقیقت.

۴- موانع و نواقصیکه در تزویج دختران ایرانی هست کدامست؟ و از چه راه آنها را رفع و اصلاح میتوان نمود؟

بزرگترین موانع ازدواج با دختران ایرانی حجاب و عدم اطلاع بر اخلاق و چگونگی اوضاع داخلی و بدی اعضاء و خوی اوست!

ترس حجاب بیشتر از همه چیز است و آنچه‌ای که من میتوانم بگویم اینست که در سایه حجاب زن مرتکب همه شایع و قبیح میشود در صورتیکه کسی او را نمی شناسد و حال آنکه در حالت بی حجابی خود زن باینگونه اعمال ناشایستی که نتیجه آن دل‌سردی

و بیملی شوهر نسبت باو میشود نمی‌کند و اگر هم بکند همه واقف میشوند و بزودی جلوگیری میشود.

در مذهب اسلام جائز است که مرد برای تزویج زنی تمام بدن او را برای امتحان به پند ولی اکنون کار ایرانی ازینها گذشته حجاب و کفن و چهار دیوار که سهل است می‌خواهند انهارا از نصیب دانش بی بهره کنند!

در وطن ما هنوز يك مدرسه زنانه که نمونه حقیقی تربیت باشد وجود ندارد! چند سال قبل هیاهوی عظیمی در سر این مسئله برخاست و بالاخره به بستن درب بعضی مدرسه‌ها خاتمه یافت. در اصفهان نیز همین مسئله برضد «زبان زنان» در کار بود و در طهران کشمکش حجاب بجائی رسیده که فخر آفاق پارسارا بقم تبعید کرده و دو سال در آنجا محبوس داشتند!

اینگونه پیش آمدهای ناگوار و تسلط روحانی نمایان کنونی فوق العاده کار را سخت کرده و ممری برای رفاهیت نشان نمیدهد! با وجودیکه همه میدانند تعلیم و ترقی نسوان از امور فوق العاده لازم سیدبختی ایران است دیگر چاره برای پیش بردن این مقصد مهم جز خون چاره دیگر نیست. آری خون آنها خونهای نا پاکی که باعث حیات مثنی سفاک و عوام فریب بنام روحانی گردیده است.

غیر ازین هر کس هر طریقی بخواهد نشان بدهد با این محیط، با این مردم و با این هنگامه هو و تکفیر باور نکنید که ما بتوانیم این طور مورچه سوار به پای همسایه جوان ما افغانستان برسیم!

امروز در میان همه ملل عالم و اسلامی تنها ایران است که

زنان او اینطور در چاه بدبختی و مذلت دست و پا میزند و این کفن نیره تنها برای قامت زنان ایران دوخته شده است.

چاره تنها: اول خون، دوم خون، سوم خون خواهد بود.

۵- آیا زنان فرنگی بهتر در ایران زیست می توانند کنند یا زنان ایرانی در فرنگ، درین باب چه مثالها و نمونه‌ها دیده یا شنیده‌اید؟

البته هر يك از دو دسته فوق از دوری وطن مألوف خود دل‌تنگ و مکدر میشوند. چیزی که هست ایرانی در اقامت اروپا بواسطه خوبی ساختمان شهرها و رفاهیت امور زندگانی شاید وطن خود را فراموش کند در صورتیکه شاید زن اروپائی وطن خود را کمتر فراموش نماید بعلاوه اوضاع خسته کننده ایران بالطبع هر کس را از اقامت در این مملکت دلسرد میکند چنانکه زنی اروپائی که بیکفر ایرانی شوهر کرده بود پس از اصرار زیاد در رفتن اروپا بالاخره مرتکب عملی شد که شوهر مجبور بترك او و اعزامش بفرانسه شد.

اما زنهای ایرانی چگونه با اروپا بیشتر راغبند. با نو صدیقه خانم دولت آبادی است که با اسم مسافرت و معالجه یکساله از ایران عزیمت نمودند اینک از دو سال افزون است که در اروپا اقامت کرده و ابداً بهوس ایران نمی‌افتند.

۶- آیا برای جوانان تحصیل کرده و تربیت شده بقدر کافی دختران تحصیل کرده در ایران هست؟

جواب این امر را در صورتیکه حجاب در بین نبود می توانستم بطور قطع بگویم بطور تردید گمان میکنم که بقدر جوانان تحصیل کرده در ایران دختران تحصیل کرده نباشد، اما بقدر جوانان

تحصیل کرده و تربیت شده دختران تحصیل کرده موجود است توضیح این مطلب را بفهم خود قارئین محترم بر گذار می‌کنم. این است معتقدات کنونی من در باره ازدواج جوانان ایرانی و البته صاحب این عقاید که هر روز و هر ساعت با مخالفین خود در محیطی که هو و تکفیراً کاملاً حکمفرماست کشمکش نموده و ابداً هراسی ندارد باک ندارد که امضای او را در پای معتقدات منسوب بحقایقش درج کنید.

تهران—ساسان کی آرش گیلانی

قسمت اجتماعی

زن و زناشویی^(۱)

مسئله زن مسئله حیات بشریت و تا بشریت زنده است این مسئله نیز زنده خواهد ماند. زن، شیرازه کتاب آفرینش است. این چند سطر که من مینویسم برای حل کردن این مسئله نیست بلکه نگاهبست بسوی جهان زن و خلاصه ایست از فهرست همان کتاب آفرینش که اولش زن و آخرش هم زنست.

زن هر قدر هم از حیث ساختمان بدنی و تشکلات عضوی و ضعف و شدت قوای دماغی و احساسات قلبی و غیره فرق کلی با مرد داشته باشد از

زن
در پیشگاه
آفرینش

حیث استعداد فطری و لیاقت ذاتی فرقی ندارد. این فرق اجتماعی که ما امروز میان ایندو جنس مشاهده میکنیم نتیجه تشکیلات اجتماعی است که بتدریج آنرا حاصل کرده و بدین درجه رسانیده

(۱) بجهت نداشتن جا مجبور شدیم که ازین مقاله سه فصل را پس نگاه داریم و آنها اینست: زن و زناشویی عموماً — زن و زناشویی در ایران — نظریات و نتایج افکار ما در باره زناشویی ایرانیان.